



در اخل شهر خواستگار جدید شاهزاده جزمین (jasmine) در حال رد شدن بود که ناگهان کودکی جلوی اسب او می دود + خواستگار با شلاق اش به کودک می زند ولی در همین لحظه علاءالدین خود را جلوی کودک می اندازد و شلاق را از خواستگار می گیرد...



و قشقه یکم ادب یاد بگیری

هی!

خود خواه عوستی هستی

تو هم مثل لوتایه دیگه به



داخل قصر

واقعاً شرم آورده اقا اقتضاحه اقتضاح

چی شد؟! بهتون جواب مثبت نداد

به من حمله کرد میخواستت منو بکشه حمله کرد!!!



از دست اینا خلاص میشم

رازا! تو هم به موقع عصبانی میشی. ای پسر شیطان. نمی دونم کی

بالاخره که چی؟! تو باید به یکی از خواستگارهات جواب مثبت بدی

اه جزمین دخترم این چه کاره به تو می کنی. دخترم تو باید ازدواج کنی

پدر...



دختر عزیزم من نگران خوشبختی تو هستم. تو باید با یک پرنس ازدواج کنی یک پرنس با وفار

می دونی پدر، من که بهت گفتم چند بار...

پدر من فقط با کسی ازدواج می کنم که دوشش داشته باشم

من پدر تو هستم

چه پرنس چه غیر پرنس



تو هم حواست باشه راز که چطور با مهمانها رفتار کنی

در داخل قصر جفار (jafar) در حال هیپنوتیزم کردن سلطان برای اجرای کارهای پلیدش است





نیمه شب در باغ قصر

من مجبورم برم، من می‌خواهم خودم مسیر زندگی‌مو مشخص کنم

رازای عزیزم



صبح فردا در بازار شهر

لوییای تازه دارم خانوم شما.. لوییای؟

ماهی.. ماهی تازه



هوم!!!

اولاً تو باید گرسنه باشی

م م م م



بیا بگیر بخور

حتماً پولش رو هم داری؟



دست کسی که اینو می‌گه باید نه متاسفم اقا من پولی ندارم قطع بشه

ولی من دختر سلطان هستم می‌تونم بعداً بدم



هی هی آقا . خیلی ممنون که خواهر منو پیدا کردید..!



چی داری میگی

فقط نقش بازی کن



می‌دونید اون به کم دیوانست؟ اون ندازه پول منو بده

برست نمی‌دونه چی می‌گه تازه ادعای می‌کنه دختر سلطانه



خودتون نگاه کنید به کاراش

اه سلطان لطفاً من را عفو کنید



خواهرم حالتش بده باید استراحت کنه

خوب ما دیگه باید بریم جانشین دیگه..!

سلام دکتر



لوییای.. لوییای.. فرار کن!!!

اون زدها رو بگیرید!!!

سحل زندگی
علاالدین

دیگه نگران
نیاش این جا
چامون اینه
راحت باش

و از اینجا هم قشنگ ترین نمای شهر رو می تونی
ببینی. زیباست لعا

هوم آره... قصر رو میبینی!



اتاق های بزرگه رخت خواب نرم انواع غذا ها پول ثروت، راحتی، دیگه
چی می خواهی؟!؟

ارما مجبوری همیشه اون تو باشی
همیشه و هر گازی که بهت میگن بکنی

خوب هر چی باشه از اینجا که بهتره! تو اینطور
فکر نمی کنی!!!



خوب میدونی بستگی داره از
زندگی چی بخوای!

آزادی، حق انتخاب...
راحتی، قدرت، پول...



و آرامش





گیرت آوردم
یا لآخره



دنبال من اومدن!!!



دنبال تو اومدن؟؟



چی؟؟
به من اعتماد داری؟

میگم به من
اعتماد داری؟

آره...



پس ببرا!

وووووو!

ویر چی!



FOOOMP!



خیال کردی می تونی از دست من در ببری!!
جوجه دزدا



دست نگه دارید من
پرنسس جزمین هستم!



پرنسس!!!

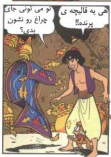
سرد آن دربار توجهی به خواهش جزمین برای رها کردن علاالدین نکردند و فقط گفتند که این کار را به دستور جفا انجام می دهند و علاالدین را به زندان بردند.



نیمه شب جلوی دهانه ی غار

چه کسی مزاحم من
شده؟!
من هستم
علا الدین







امده هزار سال...
کی متو دوباره بیدار
کرده؟

لطفاً خودتونو
معرفی کنید!



تو الان ارباب من هستی
علاالدین...

من ارباب تو
هستو!!
طبق قرار داد من باید
سه تا از آرزو های تو
رو بر آورده کنم.



یعنی تو سه تا از آرزو های من رو ...

اینته چند تا کار هست که
من نمیتونم بکنم...

بر آورده
می کنی؟



یکی این که کسی رو بکشم پس
ازم نخواه.



دوم این که کسی رو عاشق تو بکنم

مخصوصاً این



این رو هم یادت
باشه

هیچ مرده ای رو هم از
سوزن مردگان بیارم بیرون



ها ها ها... بیسی ابو این
می خواد سه تا از آرزو
های منو بر آورده کنه

بیا بریم به
راهی برای بیرون
رفتن پیدا کنیم.



شما نمی تونید! خیلی معذرت، پس چه
کسی چراغ من رو
برداشت؟ چه کسی من
رو بیدار کرد؟



خوب برای اولین
آرزو بهتر از این
جا بریم بیرون

برن بریم م م م!





در بهمان

مسافرتین محترم داریم
کم کم به مقصد میرسیم
از اینکه در این سفر با
ما بودید متشکریم!



خوب پسر حالا بقیه ی آرزو
هات رو بگو!



خوب آگه درست پادم باشه...
باید سه تا آرزو
کنم



نه نه تو به آرزو تو قبلاً
کردی، پادشاه نیست؟!



باشه پسر بد
ولی پادشاه دیکه
ز رنگ بازی در
نبرای!

نه من آرزو نکردم
تو خودت مارو از
لوتجا آوردی بیرون



خوب حالا بیا بکنم جادو کنیم!
استش به دختری هست...



وایستا!
من نمی تونم
کسی رو عاشق
کنم



ولی اون پرنسس خیلی زیباست، باهوشه ...
چشماتش می درخشه
خیلی مهربونه
لبخندش زیباترین
لیخنده!



ولی اون به پرنسس و من ...



تو می ونش من رو یک
پرنس کنی؟



لوه ه ما
به شاهزاده چی لازم داره
ایجویری بهتره!



حالا به وسیله
تقلیه!
آره همینجا!



حالا وقت بقیه ی چیزاست.
خوب به پرنس دیکه چیا داره!

حالا همشون رو اینجا
می سازم!!



داخل قصر

قربان بالاخره پیدا کردم. شرایط همسر آینده ی پرنس جرمن!



مردی امین

لاغر بلند قد مورد تا نید شاه

اووو ببینید چی نوشته ... مشاور اعظم شاه



یعنی من!



بزار ببینم صدای چیه!!

سر و صدایی از بیرون



صدای آواز و هیاهوی مردم برای آمدن...



خوش آمدید این مشاور من جفا هست!

دورود بر شاه اگر ایا من شاهزاده علی بابا هستم و برای خواستگاری آمدم.

جفا هستم!



شما از کجا آمدید شاهزاده ابوبو...؟

علی بابا! من از راه دوری آمده ام



من با هیچ کسی ازدواج نمی کنم!

راحتم بزارید!



جرمن دخترم بر گرد شاهزاده علی بابا از راه دوری...



یعنی چه طور
من تو نم بهش بگم!

یعنی راضی میشه با
من ازدواج کنه!!



بهش حقیقت رو بگو بهترین راهه!
من نمی تو نم بهش حقیقت رو
بگم! آخه من... آسالا ویش کن.



مثل یک شاهزاده
خوبه؟

خوب بنظرت قیافه چه
طوره!!



اتاقی جز زمین

پرنسس جز زمین!



چی کار داری اینجا!!

راجب مسئله ی
مهمی می خوام...

GRRR!



من حرفی با شما ندارم از
اینجا برید!

کجا؟

از همون جایی که
اومدید!



ولی من می خواستم بگم که
شما خیلی زیبا هستید و من
خیلی دوست دارم که...
شما خیلی...



من جذاب، دختر پادشاهم، چشابه فتنگی
دارم...

بله بله...

و راه رسیدن
به قدرت!!



تو هم بهتر مثل اونابه دیگه بری دنبال
کارت!

برم نگریدی!



باشه پس من میرم!





برای اولین بار شانس بهم رو کرد!

ها؟!



پرنس ابوبو دیگه زندگیت سر لومده
دیگه به جزمین نمی رسی!



از بالای سخره ی بلند انداختش تو آب



سسی می کرد به چراغ برسد!



کی موقع حمام مزاحم من شده؟!
— — — — —



عل تو باید آرزو کنی...
گو جینی من رو نجات بده

عل! این جا چیکار می کنی...
عل آرزو کن نجات بدم. عل
یا توام...



خوب مثل اینکه نوبت منه!



به خیر گذشت ها

جینی معنون! دوست دارم!





مخفیگاه

می دونستم
می دونستم

هه هه هه
هاهاها!

اون علی همون
علاالدینه با چراغ...



می دونستم
داره دوروغ
میگه!

حالا تو باید بری و
چراغ رو برای من
ببازی!!

!!
ها! امااما!



بدون تو!

من نمی تونم
سلطان باشم!



ولی تو الان به شاهزاده هستی!



تو همه چیز داری، تو میتونی!



من نمیتونم بدون چراغ ادامه بدم. جیش متاسفام من
نمی تونم تورو آزاد کنه!

من واقعاً متاسفم!



RRRRRR!

آه، بد بختی...



علی کجایی؟! بیا اینجا...



کجایی جزمین؟



هی پسر به این میگن
خوش شانس محض!



چفار حتماً تعجب میکنه. حتماً ازم تشکر می کنه. میگه
خیلی متشکرم ایاتو یا میگه خیلی خیلی ممنونم ایاتو...

هی هی هی!

چراغ دست چنار
الغازده



بیا بیرون
قدرت من



اوهوووویس علی
کجاست؟!

بین عل باید
بهت بگم که
اگه می خواهی...



خوب میشه بگید چراغ رو چه
طور گیر آوردید؟

من از بابتیا!

خوب البته شما من
رو فرا خواندید...



زود اولین آرزوی
من رو برآورده کن!

من می خوام
سلطان باشم!



چه اتفاقی داره
می افته؟

حالا من
سلطان هستم



الآن بهت نشون میدم کی
قوی تره؟



چراغ کوه!!

دنبال چیزی
میگرددی؟



به فرمان ارباب جدید



جینی این
کارو نکن

مناسقم من الآن
ارباب جدیدی دارم!



جینی دومین آرزوی من اینه که من رو قویترین
جادوگر دنیا کنی!



احترام
بزرگه!



حالا ببینیم این پرس واقعاً کیه!



اره همون پسر خباهونی...

علاءالدین!



دیدار به قیامت مزاحم
کوچولو!



